

موج من بکه بود غیبش از آب جنت	ملوک بر کردن او حلقه کرد آب نریت
جلوه مسکر دکل ناز قامت بخت	سایه او بر زمین رنگ قامت بخت
فعل کف صحت اجاب جو شربت	جام شراب از گل سیراب جو شربت
موت اگر غید شود ترک می مکن	نرشدن شراب هم نشاب جو شربت
ارزوه جازیز قدم افتاده است	دشت بی خاری اگر است دل ساده
کرده غمزه خود را ز گران جانها	کر سبکیر شوی موج هو جاده است
چرا از جوش نزاری که جنین محو کرد	ورنه نه شیشه افلاک پراز ناده است
یا بر قدم تو هرگز نشود هیچ بلند	انچه خیز اگر سببه سجاده است
حاشی بند و لغتار لو باشد ستون	
جاده صحرائی سخندان کف دشت	
شیکه چشم او بعد طافت من نازد است	دیده را جوش نما از نجات باز ناست
شکله از خود برده کوبت ناله مطرب است	کوجه بی مایه تاب از شعله او از دشت
بود عمری خوشتر از بهلوی پرواز است	کبک من از خط پهلو سینه نشین است
رنده ما ستونک از افتاده کی باشد بلند	
مرغ ها از با کشته های بر بود از دشت	
صوازل لاله عرق کرد آب خون ما	جشم خال عنبر موج جنون ما

از سبک خشک

از سبک خشک کشته نریزد بجاک خون	چون تک باد که بجام نمون ما است
مادر زمین بمندش ہی نشسته ایم	افتادگی شکستن طرف کلاه ما است
از خود پشم نشه سر سبک روح کشته ایم	رنگ بریده موج می لاله کون ما است
شکون کلی که نیشه فرهاد زد به سر	
یک برک لاله از کمر بستون ما است	
در جود شبانه گل صبحی کاه ما است	موج شراب ریشه شمع نگاه ما است
ما چون پند کردم او دشت شعله ایم	حاکمه مکه مانده بجا کرده ما است
از دیدن عذار جوانان شدیم پیمبر	موی سفید ما کف موج نگاه ما است
سنگوت بنوش می مکن از نرته از حساب	
با چشمش کناه نکردن کناه ما است	
فی همین مارا با باز رحمت مایه است	عقل اول هم ازین معراج اول مایه است
جلوه کفرت بی و عالم و صحت کجا	
هر کجا از شش جهت حور رشید تا بیا کجا	
برای عشق وجود تو مسکین در گشته است	غیا چشم بود نوار گلشن در گشته است
رحیم حالی خود تا بلی زمین گیری	
ببر خود برای که معراج رفتن در گشته است	
بی نظاره مجنون تو صحرای چشم است	جاده مدنگه و نقش کف پا چشم است
نیست این باره از نرته خوابیده شهری	جاده از نقش قدم تا بر سر تا چشم است
کوه و صواب هواداری او جبر است	حلقه دایره دامن صحرای چشم است